

تاریخچه ترجمه در ایران

دکتر احمد کریمی حکاک

ترجمه دکتر مجدالدین کیوانی

زبان فارسی که امروز در ایران، افغانستان و بخشهایی از آسیای مرکزی صحبت می‌شود یکی از اجزاء شاخه هند و آریایی خانواده هند و اروپایی زبانها، و دنباله مستقیم فارسی باستان و میانه است. افزون بر هزار سال، این زبان وسیله عمده گفتار روزانه و همچنین زبان علم، هنر و ادبیات در سرزمین ایران بوده است. پیش از سلطه استعمار، فارسی زبان تشکیلات دولتی، قضاء، و فرهنگ در شبه قاره هند نیز بود. در زمانهای مختلف طی اعصار گذشته، فارسی در بخشهایی از قفقاز و در دربارهای عثمانیان زبان ادبیات بوده است. در حال حاضر، همه ایرانیان و تاجیکان، و اکثریتی از افغانان این زبان را به کار می‌برند. همچنین به دنبال انقلاب ۱۳۵۷ ایران، جنگ داخلی در افغانستان، و فروپاشی اتحاد شوروی، فارسی تدریجاً به صورت زبان جمعیت عظیم – و در حال رشدی – از مهاجران [فارسی زبان] در میان ملل دیگر در آمده است.

ترجمه به فارسی تاریخچه‌ای دراز و پرماجرا دارد و در تکامل تمدنهای ایرانی و ایرانی شده در سراسر آسیای غربی و فراسوی آن نقش مهمی ایفا کرده است. اطلاعات درباره ترجمه پیش از ظهور اسلام در سده هفتم میلادی بسیار ناچیز است. در ایران سده‌های میانی، تعامل میان عربی و فارسی، مختصه اصلی و تعیین کننده فعالیت‌های مربوط به ترجمه بود. در پی تهاجمات مغول و تاتار در سده‌های هفتم تا نهم هجری کنش و واکنشهای تازه‌ای میان فارسی از سویی و شماری از زبانهای هندی و ترکی، از سویی دیگر، پدید آمد، و موجب پیچیده و گونه‌گون‌تر شدن تاریخچه مذکور شد. از میانه‌های سده سیزدهم قمری، ترجمه از زبانهای اروپایی چه در ایران چه در سرزمینهای فارسی زبان خارج از ایران، بخش لاینفکی از برنامه‌های امروزی سازی مختلف بوده است.

شاهنشاهی ایران باستان

طبق دقیق‌ترین اطلاعات ما، پارسی باستان در هزاره دوم پیش از میلاد بر اثر امواج قبایل مهاجم از استپهای سیبری و شمال اروپا به فلات ایران راه یافت، و سرانجام زبان هخامنشیان (۵۵۹-۳۳۰ ق.م) شد، سلسله پادشاهانی که بزرگ‌ترین و نیرومندترین امپراتوری را در دنیای قدیم بنیان نهادند.

با این همه، پارسی باستان عمدتاً در پرسیس، یعنی منطقه جنوب مرکزی ایران امروزی، که اکنون به فارس معروف است، صحبت می‌شد. تصور می‌رود که ادبیات این زبان به‌طور شفاهی منتقل شده است چون هیچ سابقه مکتوبی از آن نداریم. البته ما اوستا را در اختیار داریم، و آن کتابی دینی نوشته شده به زبانی است که محققان آن را اوستایی نامیده‌اند، زبانی که پیوستگی نزدیکی با پارسی باستان دارد. گرچه اوستا در سده چهارم پیش از میلاد به کتابت در آمد، در بردارنده پاره‌ای سرودهای زرتشتی است که گمان می‌رود به زبانهای ایرانی کهن تری است.

به تدریج پارسی باستان جای خود را به زبانهای دیگر، از جمله پارسی و ماد^۱ داد. مع ذلک، در سراسر دوره میان هخامنشیان و ساسانیان، اوستایی زبان اصلی دین و فرهنگ زرتشتی باقی ماند. شاهنشاهی هخامنشی چند زبانه بود، و بسیاری از اسناد آن نه تنها به زبانهای مختلف شاهنشاهی، بلکه به بابلی و عیلامی نیز نوشته می‌شد. باز هم اطلاعات ما درباره فعالیت‌های خاص مربوط به ترجمه در میان این زبانها آن اندازه مجمل و ناقص است که امکان هیچ بحث جامعی در زمینه روندها و الگوهای ترجمه را نمی‌دهد.

با تأسیس سلسله ساسانی در ایران (۲۲۴-۶۵۲ م) و ظهور فارسی میانه، معروف به پهلوی، رفته رفته آن اندازه اطلاعات درباره تبادل فرهنگی [بین گروه‌های زبانی] به دست می‌آوریم که می‌توانیم بحث و بررسیهای بسیار انجام دهیم. از پاره‌ای قسمتهای اوستا ترجمه‌هایی به فارسی میانه در دست داریم، هرچند که این ترجمه‌ها تحت‌اللفظی‌اند و در بعضی جاها ابهام دارند. در اواخر دوره ساسانی، شمار این قبیل ترجمه‌ها بسیار افزایش یافت؛ این شاید یکی از راههای مقابله با ظهور گرایشهای انحرافی در آیین زرتشتی بود. بسیاری از ترجمه‌های باقی مانده از اوستایی به فارسی میانه خصلت دینی دارند و عناصر سامی به وفور در آنها یافت می‌شود. بعضی از آنها در بردارنده برگردانهایی از اوستا و دیگر کتب است که یا به الفبای اوستایی معروف به پازند^۲ نوشته شده، یا به خط عربی که در سده‌های بعدی به کار گرفته شد.

همچنین می‌دانیم که شاهان ساسانی مشوق ترجمه از یونانی و لاتین بودند. ایرانیان اطلاعات تاریخی بسیاری را که در نتیجه هرج و مرج پس از فتح ایران به دست اسکندر (۳۳۰ ق.م.) از دست داده بودند، از طریق این ترجمه‌ها باز به دست آوردند. شاپور اول فرمان داد تا ترجمه‌های زیادی از آثار یونانی و هندی صورت گرفته، در مجموعه‌هایی از متون دینی گنجانده شود. شاپور دوم بر اساس

۱- در تقسیمات زبانهای ایرانی، گویش یا زبانی به نام مادی اوستایی (Median) وجود ندارد. فقط اوستایی دارای دو لهجه کائی و جدیدتر است - م.

۲- پازند نام الفبا نیست بلکه دقیقاً به زبان پهلوی بدون هزوارش اطلاق می‌شده است. این زبان پس از حمله اعراب و شاید در قرون ۲م و ۳م نشأت گرفته است. در آن زمان لغات هزوارش (= کلمات آرامی که با تلفظ پهلوی خوانده می‌شده) را از متن پهلوی بیرون کشیدند و به جای آن لغات پارسی نهادند. (برای توضیح بیشتر، رجوع شود دائرةالمعارف فارسی، ذیل پازند و اوستا).

اوصاف ارائه شده توسط مورخان یونانی، مدعی بخشهایی از امپراتوری رم گردید.

مهم تر اینکه رواج گسترده فلسفه و علوم یونان در ایران درست پیش از ظهور اسلام می تواند اساساً نتیجه ترجمه هایی باشد که اکنون عمدتاً از میان رفته است. در اوایل سده ششم میلادی، خسرو اول معروف به انوشیروان به تأسیس یک بیمارستان و یک مدرسه طب در شهر گندی شاپور فرمان داد. در آنجا فیلسوفان و پزشکان یونانی و سوری در کنار همکاران ایرانی خود به کار مشغول شدند. این پادشاه همچنین دستور داد پنجه تئتره به پهلوی ترجمه شود؛ این مجموعه حکایات هندی مبنای آثار بی شماری در ادبیات ایران پس از اسلام قرار گرفت.

بعدها، این اثر، شاید از طریق ترجمه ها یا تلخیص های متأخرتری که به سریانی صورت گرفته بود، اساس داستانهای فراوانی در اروپای قرون وسطی شد. دائرة المعارفهای عربی و وقایعنامه ها اسامی چندین منبع مهم را که شامل اطلاعاتی تاریخی درباره ساسانیان است ذکر کرده، و اطلاعات مندرج در آنها را ضمیمه اطلاعات خود گردانده اند. بر طبق این منابع، در اوائل سده اول هجری بسیاری آثار ادبی هندی نیز به فارسی میانه برگردانده شد. افزون بر پنجه تئتره، که بعدها در آن تغییراتی داده شد و به صورت کلیله و دمنه در آمد، آثار هندی مذکور، علاوه بر حکایات متعدد دیگر، شامل دو کتاب از کتابهای سندباد بود.

ایران سده های میانی

در نیمه دوم سده اول هجری، اسلام تدریجاً ولی پیوسته و بی وقفه در سرتاسر فلات ایران گسترش یافت. این رویداد نه تنها به لحاظ دینی، بلکه از نظر فرهنگی و زبانی نیز در زندگی ایرانیان نقطه عطف بی نظیری است. زبان فارسی ملموس ترین حلقه اتصال میان فرهنگهای قبل و بعد از اسلام است. درست است که فرو گذاشتن خط پهلوی — و گزیدن خط عربی به جای آن — به تغییرات مهم زبان شناختی انجامید، خط جدید بسیار ساده تر و پیشرفته تر بود. به علاوه، هر جا خط عربی فاقد صامتهای فارسی بود، علائمی برای آنها به خط عربی اضافه شد. خلاصه، انتخاب خط عربی برای فارسی، آن طور که بعضی اصلاح طلبان نوگرا گمان کرده اند، باعث گسستگیهای قابل ملاحظه ای نشد.

طی دو سده بعد، گروهی از ایرانیان فرهیخته تلاشهایی را در حوزه ترجمه رهبری کردند که هدفش حفظ متون ایرانی پیش از اسلام بود. آنان مهم ترین اسناد پهلوی — ادبی، دینی و جز آن — را به عربی برگرداندند به امید آنکه مندرجات آن اسناد را در تنها شکلی که احتمال باقی ماندنش وجود داشت، محفوظ نگه دارند. روزوه یا روزبه، که به نام اسلامیش عبدالله بن مقفع (مقتول حدود ۱۴۲ ق) بیشتر شهرت دارد، پنجه تئتره و خوتای نامک (مجموعه ای از داستانهای اسطوره ای از شاهان و

قهرمانان ایرانی) را به عربی ترجمه کرد. به احتمال زیاد، او مسؤول ترجمه گزارشهای مربوط به مزدک، اصلاحگرای سده ششم، و گزارشهای مربوط به پیروانش، به عربی نیز هست.

چنین متونی، که بعدها باز از عربی به فارسی نوین ترجمه شد، اساس مقدار زیادی اطلاعات مربوط به فرهنگ پیش از اسلام، بویژه متون آن، گردید. در میان متون فارسی باقی مانده، سیاست نامه از سده پنجم هجری، و فارسنامه، از سده ششم هجری، به وضوح نشان می دهند که ترجمه هایی از آثار کهن تری به فارسی، یا عربی بوده اند. آن متون قدیم تر، که اکنون اکثراً مفقوداند، احتمالاً خود برگردانهایی از فارسی میانه بوده اند. بنابراین، در طول سده های دوم و سوم هجری، که دوران سیطره عرب بر حیات فرهنگی و سیاسی در فلات ایران بود، انگیزه فعالیتها در حوزه ترجمه شوق به حفظ تمدن کهن بود؛ می توان آگاهی هایی را که درباره فرهنگ ایرانی پیش از اسلام حاصل کرده ایم مرهون همین فعالیتها دانست.

فارسی، که افزون بر هزار سال در پهنه فلات ایران به آن سخن گفته شده، تغییرات کمی پذیرفته و اساساً در مرحله واج شناختی ثابتی باقی مانده است. نزدیکی زبانهای همسایه که متعلق به خانواده های زبانی متفاوتی هستند (تأثیر قوی تر عربی در غرب ایران، و ازبکی و دیگر زبانهای ترکی در شرق ایران)، کشمکشهای ملی گرایانه، و ۵۰ سال تجربه الفبای سریلی در تاجیکستان شوروی (۱۹۴۰-۱۹۹۰) اثر ناچیزی بر پیوستگیهای ساختاری در میان گونه های مختلف این زبان داشته است. البته، از لحاظ معناشناسی، این گونه های مختلف منعکس کننده فرایندهای پیچیده ای از جذب و دخل و تصرفهای زبان شناختی هستند. با وجود این، هیچ کدام از این فرایندها چندان قابل ملاحظه نبوده که زبان جدیدی خلق کنند.

هر بحثی از سنت ترجمه در زبان فارسی باید با رابطه بسیار پر پیچ و خم و چند جانبه عربی و فارسی در سده های دوم و سوم هجری آغاز شود. در این بحث باید دو فعالیت موازی را در نظر داشت. نخست، همان طور که پیشتر ذکر شد، شامل یک رشته ترجمه هایی است که از متون بر جای مانده به عربی ترجمه، و چندی بعد باز به فارسی برگردانده شد. دومین فعالیت که تازه مسلمانان ایرانی آن را به عهده گرفتند، عمدتاً به صورت نگارش شرحهایی بر قرآن مجید ظاهر شد. قرآن، به عنوان کلام خداوند، غیر قابل ترجمه به شمار می رفت. پس، مسلمانان فارسی زبان متون مهمی عرضه کردند تا پیام الهی را به مؤمنانی که عربی نمی دانستند ابلاغ کنند. این متون، گرچه از لحاظ فنی تفسیر به حساب می آمد، حاوی مقدار زیادی ترجمه های لفظ به لفظ بود. شارحان مسلمان ساختار جملات و نحو آیات قرآنی را کما بیش دست نخورده نگه می داشتند و آنها را با تفسیرها و توضیحات زیادی تکمیل می کردند. این قبیل ترجمه ها غالباً احساس بیگانگی در خوانندگان می آفرید، و خصلت ناآشنای زبانی را که خداوند پیام خود را به آن نازل کرده بود، نشان می داد.

کهن ترین متون باقی مانده به زبان فارسی، علاوه بر نخستین نمونه‌های سنت نوشکفته شعری، شامل شماری ترجمه است. از جمله اینها می‌توان دو سند مهم را برشمرد که به خطوطی غیر از خط عربی اصلاح شده برای کتابت فارسی نوشته شده است: شرحی بر کتاب حزقیال نبی به خط عبری و ترجمه‌ای از مزامیر داوود به خط سریانی. علاوه بر اینها، ترجمه کتابهای غیر دینی از عربی بود که از تمامی نمونه‌های قدیم اهمیت بیشتری داشت. مثلاً، *حدود العالم*، کتاب کهن بسیار مهمی از مؤلفی ناشناس، ترجمه‌ای است از بعضی بخشهای تاریخ طبری. این قبیل آثار، از لحاظ لغوی حد مجاز برای کاربرد و ازگان عربی را در فارسی تعیین کردند، و به عنوان متون ترجمه شده الگویی از نثر نویسی به دست دادند که قرن‌ها مورد استفاده بود.

در سده‌های چهارم تا ششم، ترجمه به فارسی شتاب زیادی گرفت، و از این رهگذر مجموعه عظیمی از رشته‌های مختلف دانش، از طب، نجوم، جغرافیا گرفته تا تاریخ و فلسفه در اختیار خوانندگان فارسی زبان قرار گرفت. فضای تحمل دینی و بحث و جدالهای نظری که به همت خلفای عباسی در بغداد ایجاد شد الگویی به دست حکمرانان محلی در قسمتهای مختلف ایران، به ویژه در مناطق شمال شرقی یعنی خراسان و ماوراءالنهر، داد. در سایه حمایت دربارهای سلطنتی، آثاری از یونانی، لاتین، سریانی، آرامی، حتی چینی و سانسکریت - اغلب از طریق منابعی که قبلاً به عربی ترجمه شده بود - رفته رفته به فارسی درآمد.

در همه این فعالیتها، کتابها را با توجه به فایده‌ای که داشتند، با دیدی مصلحت‌گرایانه ترجمه می‌کردند. مترجمان به ترجمه آثاری که لازم، مهم یا سودمند می‌دیدند اقدام می‌کردند؛ این کار را هم بی‌جار و جنجال و بدون خودنمایی انجام می‌دادند. متون نوعاً دستخوش تغییراتی قرار می‌گرفتند: به بیانی ساده‌تر بازنویسی می‌شدند، تعلیقاتی بر آنها نوشته می‌شد، تلخیص می‌شدند، به کمک تکمله‌هایی اصلاحاتی در آنها صورت می‌گرفت، یا طوری جرح و تعدیل می‌شدند که مناسب نیازهای ویژه خوانندگان جدید بشوند. مترجمان متون غیر دینی بیش از مترجمان قرآن و دیگر متون اسلامی، به مختصه‌های دستوری فارسی توجه نشان می‌دادند. در نتیجه، دو رویکرد نسبتاً متفاوت به ترجمه رونق گرفت، یکی مناسب گفتارهای دینی و فلسفی و دیگری، که رویکردی آزادتر بود، مناسب ترجمه‌های علمی.

نمونه‌های نوع اخیر به قدری زیاد است که نمی‌توان آنها را شمارش کرد، ولی دو مورد از آنها در اینجا شایان ذکر است. در میان سالهای ۴۷۲-۴۸۲ هجری، محمد بن منصور گرگانی، معروف به زرین دست، بر اساس کتاب عربی *تذکره الکحالیین* از دانشمندی مشهور به علی بن عیسی، کتابی راهنما در چشم پزشکی با عنوان *نور العیون* نوشت. مترجم برای آن که این اثر را برای خوانندگان فارسی زبان سودمندتر سازد، اصل عربی کتاب را در قالب جدیدی از پرسش و پاسخ ریخت. وی همچنین

اطلاعات زیادی که بر اثر تجربه عملی در رشته جراحیهای چشم پیدا کرده بود به این کتاب افزود. همین طور، وقتی محقق سده ششمی ابونصر احمد قبادی سرگرم ترجمه تاریخ بخارا، تألیف نرشخی (سده چهارم هجری) به فارسی بود، این اثر را با افزودن ضمیمه‌ای روزآمد کرد. این هر دو کتاب بعدها از بین رفت و فقط منتخبی از اثر دوم [ترجمه فارسی] که پس از مرگ مؤلف به کتاب دیگری الحاق شده، بر جای مانده است.

این رویکرد به ترجمه اطلاعات علمی فراوانی برای ایرانیان سده‌های میانی فراهم آورد. شاید بهترین نمونه دانشنامه علائی، اثر دائرةالمعارف‌گونه است که به دست پزشک نامدار، ابن سینا، آغاز و به همت شاگردش، جوزجانی، کامل شد. این کتاب دانشنامه‌ای است موجز و ملخص از رشته‌های مختلف، که به علوم متمایل تر است تا به ادبیات و هنر. دانشنامه علائی، به شیوه‌ای کم و بیش نظام‌مند، به هر حوزه قابل تصور از فعالیتهای بشری می‌پردازد، از نجوم و شاخه‌های مختلف آن گرفته تا فلسفه، الهیات، علم الاخلاق و عرفان؛ و نیز شامل اطلاعاتی است درباره خواص اجسام انسانی و حیوانی، نباتات و جمادات، سموم، پادزهرها، و پیشگویی‌ها و نوادر و غرایب بی‌شمار. به لحاظ تاریخی، دانشنامه علائی، نخستین نمونه از آثار دائرةالمعارف‌گونه متعدد فارسی است که کوشش می‌کنند ترکیب یا سنتزی از دانشهای موجود، چه نظری چه عملی، به دست دهند. پدید آمدن چنین آثاری بدون وجود سنت ترجمه، آزاد از محدودیتهای مربوط به انتساب [آثار به مؤلفان آنها] و عرف و آداب اجتماعی، احتمالاً غیر ممکن بوده است.

عربی، در ایران سده‌های میانی، همچون در دیگر نقاط جهان اسلام، زبان مشترک بود. تقریباً همه نویسندگان و دانشمندان ایرانی دو زبانه بودند، و شمار فوق العاده زیادی از اهل علم و فیلسوفان تماماً یا عمدتاً همچنان به عربی می‌نوشتند. به غیر از طبری مورخ و ابن سینای پزشک و فیلسوف، سه تن از بزرگ‌ترین علمای دینی - فقیه شیعی، محمد طوسی (د. ۴۶۸ ق)، اصلاحگر سنتی، غزالی (د. ۵۰۵ ق) و زمخشری معتزلی مشرب (د. ۵۳۹ ق) که نحوی و لغوی بزرگی نیز بود - همین طور فقیه و فیلسوف معروف فخرالدین رازی (د. ۶۰۶ ق) را می‌توان در زمره این گروه شمرد. این افراد بعضی اوقات از آثاری که اصلاً به عربی نوشته بودند خود ترجمه‌گونه‌های فارسی فراهم می‌کردند، یا شاگردان خویش را در انجام چنین کاری هدایت می‌کردند؛ این دلیلی است بر اینکه چرا مرز میان ترجمه و اصل، به شکلی که در آن فرهنگ تصور می‌شده، به نظر ما مبهم و نامشخص می‌رسد.

این انعطاف‌پذیری به دانشمندان و فیلسوفان ایرانی امکان داد تا در آن واحد هم نویسندگانی مبتکر باشند هم مترجم. نبود نگرانی بابت حق مالکیت اثر در آن روزگاران پایه تلاشهایی را که امروزه برای متمایز کردن تألیف از ترجمه می‌شود سست می‌کند. اعمال اقتباس، جرح و تعدیل و انتحال به شیوه‌هایی صورت می‌گرفت که در مقوله بندیهای امروزی نمی‌گنجد. مجموعه آثار فلسفی

و علمی فارسی پر است از متون دو زبانه یا ترکیبات عربی-فارسی، و متونی که در آنها نوشته اصلی و تفسیر آن به دو زبان مختلف است. متون فراوان دیگری هم هست که خصلتی بینابین دارند؛ این قبیل آثار را هم می‌شود و هم نمی‌شود کتابهایی اصیل به شمار آورد زیرا بعدها تفسیرها یا ترجمه‌هایی با حواشی و تعلیقات به آنها الحاق شده است. منشأ چنین آثاری را با توجه به شرایط ایران سده‌های میانی، باید عربی دانست، مگر آن‌که عکس آن ثابت شود. این کتابها معمولاً در زمانهای بعد از فارسی به ترکی، اردو یا هندی ترجمه می‌شد.

شاید بتوان به گرایشی در اینجا اشاره کرد: پیش از تعرضات مغول در سده هفتم هجری، فارسی اساساً زبان ادبیات و عربی عمدتاً زبان علم بود. ایرانیان سده‌های میانی را، که عموماً به عربی می‌نوشتند، می‌توان متولیان و وارثان سه سنت پیش از اسلام در نگارشهای علمی شمرد: ایرانی باستانی، یونانی هلنیستی، و هندی. آنان آثار علمی را از عربی ترجمه می‌کردند و آراء خود را به آن می‌افزودند. بدین ترتیب، نصیرالدین طوسی (د. ۶۷۳ ق) در سنامه‌های اصلی ریاضی و هندسه، از جمله اصول اقلیدس و اُکرا^۱ تئودوسیوس^۲، را به عربی برگرداند، و احکام نجوم بطلمیوس را از عربی به فارسی ترجمه کرد. او در هر مورد، آراء خود را به ترجمه‌ها افزود. خواجه نصیر نیز بر اساس آثاری هندی که بر ما ناشناخته است، چند رساله فارسی در حساب نوشت.

و بدین ترتیب دومین روند [در تاریخچه ترجمه] مشهود می‌شود: در سده‌های میانی، فارسی از حیث اهمیت دومین زبان جهان اسلام بود، مرتبه‌ای که تاکنون آن را حفظ کرده است. فارسی مهم‌ترین زبانی است که از طریق آن علوم اسلامی به اروپا راه یافتند. خصوصاً در دوره پس از هجوم مغول. در آن زمان، نوشتن کتابهای علمی اصلاً به زبان فارسی شروع، و بعدها به عربی ترجمه می‌شد. در فهرست این نوع آثار می‌توان آن کتابهای نجومی را جای داد که مبتنی بر مشاهدات مستقیم است و در آذربایجان سده هفتم هجری به امر هُلاکو، یا تحت نظارت الغ بیگ، فرمانروای دانشمند سمرقندی در سده نهم هجری، ثبت و ضبط گردید. هرچه بر اهمیت این روند در تکامل ترجمه در شبه قاره هند تأکید شود نمی‌تواند زیاده از حد باشد.

دوران پس از مغول

تا قبل از سده هفتم هجری، فارسی به عنوان زبان علم دین، ادبیات، حقوق، و نیز وسیله ارتباط در هندوستان کاملاً جای خود را باز کرده و ترجمه شماری از آثار مهم از سانسکریت و دیگر زبانهای هندی به فارسی آغاز شده بود. قرن‌ها سلطه استعماری بریتانیا در هند و اعتلای نوگرایی و

۱- اُکرا، جمع اُکزه به معنی کُره. در اصطلاح علمای اسلامی، هندسه کروی علم اُکرا (spherics، از spherica) خوانده می‌شود.

2. Theodosius

ایده‌نولوژیهای ملی‌گرایانه در ایران و دیگر جاها در جهان فارسی زبان، باعث شده است اهمیت این آثار شناخته نشود. با این حال، پاره‌ای از ترجمه‌های مهم‌تر برای ما شناخته شده است. از جمله آنها به این موارد می‌توان اشاره کرد: ترجمه عزیز نوری دهلوی از کتاب نجومی *وزهرامهرا* (د. ۵۸۷م) که در سده هشتم هجری صورت گرفت؛ ترجمه‌ای مربوط به سال ۹۹۵ هجری از *لیلاواتی*^۱ (رساله‌ای در حساب و هندسه تألیف دانشمند سده ششمی هندی بهاسکارا)، و رساله‌ای در باب جبر با عنوان *ویجاگانیتا*^۲، که در سال ۱۰۴۴ هجری ترجمه شد. به دهها ترجمه کم‌اهمیت‌تر نیز می‌توان اشاره کرد، که معروف‌ترین آنها رساله در جبر و مقابله (۱۲۲۹ق) از نجم‌الدین ککوراوی است.

یکی از مراکز بسیار مهم ترجمه دربار امپراتور اکبر بزرگ در نیمه دوم سده دهم هجری بود. در ۹۹۰ هجری، وزیر اکبر، ابوالفضل، با صدور فرمانی فارسی را زبان رسمی دولت امپراتوری مغول اعلام کرد. در نتیجه، فارسی بر سرتاسر شبه‌قاره هند تا بنگال سیطره یافت و کتابهای ادبی متعددی از سانسکریت به فارسی ترجمه شد. از مهم‌ترین اینها ترجمه‌های عبدالقادر بدائونی از مه‌بهاراتا و رامایانا است که در سالهای ۱۵۹۰-۱۶۰۰م. انجام گرفت. متقابلاً چندین کتاب مهم نیز از فارسی به سانسکریت ترجمه شد، و بدین ترتیب فارسی دروازه ورود به علوم اروپایی نیز گردید.

به دلایلی چند، بین سده‌های دهم و سیزدهم هجری مراکز فرهنگی فارسی خارج از ایران رونق بسیار پیدا کرد. رسمی شدن تشیع در ایران در سده دهم هجری کانون توجه در ترجمه را باز به متون دینی منتقل کرد، مخصوصاً متون مربوط به سنن نبوی و سخنان امامان. *نهج البلاغه* مظهري از کمال مطلوب در فصاحت و بلاغت گردید. این سخنان حکیمانه در بردارنده صنایع بلاغی گوناگونی است که حفظ آنها در ترجمه بسیار مشکل است. در شبکه در حال گسترش حوزه‌های علمی شیعی در قم، اصفهان، و دیگر شهرهای ایران، ترجمه *نهج البلاغه* و متون شیعی مشابه به زبان فارسی نه تنها اوج توفیق ادبی بلکه خدمتی بزرگ به امت اسلامی به حساب می‌آمد.

در هند، رویکرد به ترجمه با آنچه در ایران رواج داشت بسیار متفاوت بود. چند زبانی در هندوستان به مراتب گسترده‌تر از ایران بود، و این وضعیت در رویکردهای ترجمه انعکاس داشت. تبادل کلمات بین فارسی و زبانهای دیگر آزادانه‌تر صورت می‌گرفت، و مقداری تساهل نسبت به کاربردهای مخلوط پیدا شد. این به نوبه خود موجب فاصله‌ای بین فارسی ایران به معنای اخص و فارسی هند و آسیای مرکزی گردید. به علاوه، نه فقط از عربی بلکه از زبانهای هندی، ترکی و نیز انگلیسی و روسی ترجمه صورت می‌گرفت.

سرانجام، تحولات گوناگون تاریخی به ایجاد شکافهایی میان فارسی‌زبانان انجامید. به یک دلیل اصلی، یعنی ظهور تشیع در ایران، قبلاً اشاره رفت. استعمار بریتانیا در هند و تعرضات روسها به

1. *Lilavati*2. *Vija-Ganita*

داخل آسیای مرکزی کم اهمیت تر نبود. در ۱۸۳۲ م. انگلیسها حرکتی را آغاز کردند که نتیجه اش عملاً محور فارسی از شبه قاره هند بود. همچنین، با افتادن آسیای مرکزی به چنگ روسیه در اواخر سده نوزدهم، تقریباً همه فعالیت‌های مربوط به ترجمه در آسیای مرکزی فارسی زبان با زبانهای جغتیایی (بعدها اوزبکی) و روسی هماهنگ گردید.

اینها همه بر کار ترجمه در ایران تأثیر گذاشت، و خصیلت بین المللی این زبان را سخت ضعیف کرد. این مسأله در عصر جدید در نتیجه چندین عامل و خیم تر شده است؛ از جمله این عوامل قرار گرفتن فارسی آسیای مرکزی، که روسها نام آن را به تاجیکی تغییر دادند، در ارتباطی جدید با زبانهای ازبکی و روسی، و ظهور جنبش اصلاح زبان در ایران است که هیچ توجهی به عواقب بیانیها و اقدامات خود در مورد فارسی نداشته است. نتیجه، بروز بحرانی در تفاهم زبانی متقابل بوده است که انبوه عظیم ترجمه‌های انجام شده به فارسی امروزی ایران را در بیرون از مرزهای این کشور تقریباً بی ثمر کرده است. با توجه به این واقعیت که در سده اخیر، هیچ حرکت مهمی در حوزه ترجمه در افغانستان یا در بخشهای فارسی زبان آسیای مرکزی شکل نگرفته، می توان گفت در پایان سده بیستم سرنوشت فارسی به عنوان زبانی بین المللی در نقطه حساسی قرار گرفته است.

دوران جدید در ایران

در سالهای پایانی سده نوزدهم، شماری تحولات منجر به ظهور یک رنسانس ترجمه در ایران شد. پس از یک قرن و نیم بی ثباتی سیاسی، سلسله قاجار (که از ۱۲۱۰ تا ۱۳۴۴ ق حکومت کردند) در اوایل این سده ثباتی ظاهری در جامعه ایرانی برقرار کرده بودند. با اعزام دانشجویان ایرانی به اروپا، کم و بیش تماسهای فرهنگی منظم با اروپا آغاز شد، و این نیاز فوری به برقراری تماس بین دولتها را تشدید کرد. شیوه چاپ سنگی راه خود را به ایران پیدا کرده، متعاقب آن مطبوعات فارسی و صنعت نوپای تولید کتاب در این کشور آغاز شد. اینها همه منجر به آشنایی بیشتر با زبانهای اروپایی و رواج دوباره فعالیت ترجمه شد.

انگیزه جنبش جدید ترجمه اساساً نیازی بود که برای دستیابی به علوم و فن آوری اروپایی احساس می شد. دولت قاجار که علاقه مند به نوسازی ارتش و نظام اداری ایران بود، از پی اعزام گروه‌هایی از دانشجویان به خارج به تأسیس دارالفنون، که بر اساس الگوی مراکز آموزش عالی اروپایی طرح ریزی شده بود، اقدام کرد. دارالفنون، که به سال ۱۲۶۸ ق در تهران بنیاد گذاشته شد، نقش بسیار مهمی در نوسازی ایران ایفا کرد. برای تدریس موضوعات مختلف، معلمان اروپایی استخدام شدند، و غالباً ایرانیان در مقام دستیار و مترجم با آنها همکاری می کردند. این معلمان همچنین شماری کتابهای درسی در علوم مختلف تدوین کردند که بیشتر مبتنی بر آثار علمی اروپایی

بود. به این ترتیب، ترجمه کم کم نقش مهمی در تکامل فعالیتهای آموزشی ایران نوین پیدا کرد. بسیاری از نخستین مترجمان آثار اروپایی دانش آموختگان دارالفنون بودند. مهمترین آنها محمدحسن خان بود که بیشتر به اعتمادالسلطنه معروف است و این آخرین لقبی بود که دربار به وی اعطا کرد. از ۱۲۸۸ تا ۱۳۱۴ هجری، اعتمادالسلطنه رئیس اداره جدیدی در دولت موسوم به دارالترجمه بود که هدفش هماهنگ کردن و سرپرستی امور ترجمه‌هایی بود که در عهده نظارت دولت بود. زیر نظر اعتمادالسلطنه، بسیاری از آثار مهم اروپایی در دسترس ایرانیان قرار گرفت، این ترجمه‌ها غالباً از فرانسه صورت می‌گرفت و اکثر آنها برگردانهای آزادی بود که به اقتباس نزدیک بود.

دیری نپایید که ترجمه به طرف رشته‌هایی چون تاریخ، سیاست و ادبیات کشیده شد و بخش لازمی از برنامه‌های مختلف نوسازی شد. تقریباً همیشه ترجمه با این نیت انجام می‌گرفت که ایرانیان را، با عنایت به گذشته شکوهمند آنها، متوجه عقب افتادگیشان بکنند. افزون بر یک قرن بود که خاورشناسان اروپایی با شوق و علاقه به مطالعه ادبیات فارسی و تاریخ ایران اشتغال داشتند. گویندگان رومانتیک فرهنگ و تمدن ایرانی، مخصوصاً ایران باستان را می‌ستودند. اگر قرار بود ایرانیان شکوه فرهنگ کهن خویش را باز یابند، می‌بایستی از این قبیل آثار [اروپاییان] باخبر می‌شدند.

جنبش جدید ترجمه از لحاظ تأثیر فرهنگی دست کم به اندازه دانشی که منتقل یا خلق می‌کرد اهمیت داشت. در میان مجموعه متنوع کتابهایی که در دهه‌های آخر سده نوزدهم به فارسی ترجمه شد می‌توان به داستانهای تاریخی ولتر درباره اسکندر کبیر، پترکبیر، شارل دوازدهم، مردم‌گریز و طبیب اجباری مولیر، تاریخ ایران ملکم و نیز آثاری از بعضی از معروف‌ترین نویسندگان آن زمان اروپا، از جمله دوامی پدر، فنلون^۱، لوساژ^۲، برناردن دوسن پیر^۳، ژول ورن و دانیل دفوئه اشاره کرد. وجود این قبیل کتابها رفته رفته بر تمام جنبه‌های فرهنگ ایرانی، از سبک نگارش گرفته تا موقعیت زنان در جامعه، تأثیر گذاشت.

اکنون که پس از گذشت یک سده به ترجمه‌های فارسی اوایل سده نوزدهم می‌نگریم، این ترجمه‌ها مخلوط غریب و عجیبی از ایده‌نولوژی و خیال‌پردازی، قصه و تاریخ به نظر می‌آید. باوجود این، چنانچه به این پدیده با توجه به نیاز ایران به بازسازی و اصلاحات بیندیشم، شاید برای ارزیابی نقشی که این قبیل آثار از لحاظ تاریخی ایفا کرده‌اند، در موضع بهتری قرار گیریم. از لحاظ کیفیت زیباشناختی، در میان همه ترجمه‌های سده بیستم، یک اثر برجستگی بیشتری دارد: ترجمه میرزا حبیب اصفهانی از *The Adventures of Haji Baba Esfahani* نوشته جیمز

موریه. کتاب موریه، که در ۱۸۲۴ م نوشته شده، از جامعه ایرانی بسیار تند انتقاد کرده، و به عنوان اثری واقع‌گرایانه هیچ‌گاه مورد پذیرش ایرانیان نبوده است. ترجمه حبیب اصفهانی که در ۱۸۷۲ م از متن فرانسوی صورت گرفته از بسیاری جهات بی‌نظیر است. مترجم با استفاده از انواع تکنیک به این اثر حال و هوای بومی داده است؛ متن را به سبک محاوره‌ای نوشته. و ضرب‌المثل‌های فارسی بسیار به کار برده و در جای جای اثر، شعر و طنز فارسی گنجانده است. شیوه کار چنان موفق بود که پس از اندک زمان این نظریه پیدا شد که کار موریه احتمالاً بر اساس اصلی فارسی نوشته شده است. از آنجایی که نظریه مذکور این تسکین خاطر را به ایرانیان می‌داد که انتقاد مورد نظر شاید از سوی یک ایرانی صورت گرفته باشد، قوت و اعتباری پیدا کرد. این نظریه اکنون بکلی رد شده است.

تا پیش از پایان سده نوزدهم بخش قابل ملاحظه‌ای از علوم و هنرهای اروپایی از طریق ترجمه در دسترس ایرانیان قرار گرفت، و ترجمه ادبی آثار اروپایی به حرکت‌های تازه‌ای با هدف امروزی ساختن ادبیات فارسی منجر گردید. بدین ترتیب، ایران با اشتهای سیری ناپذیری برای ترجمه که به سبب عطشی شدید برای بازسازی نظام حکومت، اجتماع و فرهنگ طبق الگوهای اروپایی به وجود آمده بود، وارد سده بیستم شد. شرح و وصف‌های انقلاب فرانسه که به فارسی ترجمه شده بود نقشی مهم در جنبش مشروطیت (۱۳۲۳-۱۳۲۹ ق) ایفا کرد و ترجمه فارسی قانون اساسی ۱۸۳۱ بلژیک به عنوان سندی در پیش نویس قانون اساسی ایران که به سال ۱۳۲۴ قمری به تصویب رسید، به کار رفت. در ۹۰ سال گذشته، متون ترجمه شده گوناگونی از اصل اروپایی و آمریکایی - از قوانین طبیعت و آداب اجتماعی گرفته تا مقررات حقوقی، اسناد سیاسی و آیین‌های اداری - نقش‌های مشابهی در ایران ایفا کرده‌اند.

به بیانی کلی‌تر، ترجمه مبنای بسیاری از تحقیقات فلسفی، تأملات فرهنگی، فعالیت‌های اجتماعی و برنامه‌های سیاسی ایران در سرتاسر سده بیستم قرار گرفته است. ترجمه ابزار اصلی آشناسازی ایرانیان با اندیشه‌های نو، مکاتب فکری و روندهای ادبی، و نیز از مؤلفه‌های لازم حرکت به سوی تجدیدگرایی بوده است؛ در نتیجه، ترجمه با اشتیاق و جدیتی بی‌سابقه در تاریخ زبان فارسی دنبال شده است. امروزه، تقریباً همه آثار مهم تمدن غربی از ارسطو و افلاطون تا نمونه‌هایی از آخرین روندهای جاری در قصه نویسی آمریکایی و فرانسوی به صورت ترجمه در دسترس ایرانیان قرار می‌گیرد.

ضمناً، بعضی اوقات ترجمه راهی آسان، اگر نه برای رسیدن به ثروت که، برای دستیابی به شهرت بوده است، مخصوصاً در علوم اجتماعی و ادبیات. گرچه ترجمه استعداد‌های زیادی را به سوی خود جلب کرده، گهگاه تأثیری منفی بر تکامل فرهنگ داشته و مانع تلاش‌هایی شده که باید برای کشف قابلیت‌ها و امکانات پیشرفت سیاسی، اجتماعی یا فرهنگی که با الگوهای غربی سازگاری ندارد،

صورت گیرد. با همه این اوصاف، اهمیت ترجمه به عنوان فعالیتی فرهنگی تقریباً همه روشنفکران برجسته ایران معاصر را ترغیب کرده که مهارت خود را در این کار بیازمایند. اینان بندرت در رشته‌هایی از قبیل ادبیات و علوم اجتماعی تخصص یافته‌اند. در عوض، به نظر می‌رسد شوق و کشش به ترجمه در شخص پس از زمانی پیدا می‌شود که مناسبتی برای آن بیابد یا آن را برای تقویت یا توجیه صلاحیت سیاسی، یا هنری خود ضروری تشخیص دهد.

با وجود این، میان ترجمه‌های قدیم‌تر و ترجمه‌هایی که از زمان جنگ دوم جهانی تاکنون رواج داشته، می‌توان تمایزی قائل شد. در دوره اول، ترجمه بهترین شیوه برای آشنا ساختن ایرانیان با غرب به شمار می‌آمد. مترجمان نوعاً ترجمه را وسیله‌ای برای تسریع حرکت ایرانیان به سوی امروزی سازی تصور می‌کردند. آنان ترجمه را، چه ادبی چه فلسفی چه تاریخی، ابزاری برای تحول اجتماعی و فرهنگی می‌پنداشتند. ترجمه در نظر آنها اساساً وسیله‌ای برای آموزش و پرورش، و ابزاری برای توسعه کشور و انسجام فرهنگی بود.

تقریباً همه مترجمان آن زمان - از جمله، یوسف اعتصام الملک، محمد علی فروغی، عباس اقبال آشتیانی، و سعید نفیسی - اساساً علاقه داشتند که با نشان دادن موقعیتهای فرهنگی اروپاییان به خوانندگان ایرانی، به فرهنگ ایران خدمت کنند. تقریباً تمام وسایل نشر افکار - صنعت کتاب، مجله‌های ادبی و سیاسی، و نیز مؤسسات آموزش عالی در دوره‌ای متأخرتر - به منظور فرهنگ بخشی و تنویر افکار ایرانیان باسواد، مقداری فعالیت‌های مربوط به ترجمه در برنامه‌های خود گنجانده‌اند. فقط به عنوان مثال می‌گوییم که مجلات ایرانی - از قبیل بهار، دانشکده، ارمغان، وفا و آینده - برای مطلع ساختن ایرانیان از تاریخ، سیاست و امور جاری ملل اروپایی بر ترجمه تکیه می‌کردند، و خواسته آشکار آنان این بود که موارد مذکور را الگوهای نشان دهند تا ایرانیان از آنها پیروی کنند. آنها با این کار به خلق سبک نگارشی جدید، وسایل و روشهای جدید ارتباطات، و نهایتاً سنت ادبی تازه‌ای کمک کردند.

پس از جنگ دوم جهانی، انگلیسی رفته رفته در دبیرستانها و دانشگاههای ایران جای فرانسه را گرفت و ترجمه‌ها نیز دیگر عمدتاً از زبان انگلیسی صورت می‌گرفت. همزمان با این تحولات، افکار مارکسیستی، مخصوصاً در تعبیر استالینی آن، از طریق ترجمه‌هایی که توسط حزب توده طرفدار روسیه هدایت می‌شد، رفته رفته در ایران رونق یافت. چندی نگذشت که آمریکایی‌ها هم که قدرت را در ایران از دست انگلیسیها گرفته بودند، وارد صحنه شدند. در اواخر دهه شصت میلادی ترجمه به مرحله تازه‌ای پای نهاد زیرا نیروهای سیاسی رقیب برنامه‌های خود را بعضاً از طریق ترجمه به پیش می‌بردند.

در ۱۳۳۲ شمسی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، با ابتکار جوانی دانشمند و تحصیل کرده غرب به نام

احسان یارشاطر در تهران تأسیس شد. این بنگاه، تحت نظارت دربار، تلاشهایی را در حوزه ترجمه هدایت کرد که نتیجه اش انتشار چندین رشته کتاب بود. از جمله رشته کتابهای ادبی خارجی، رشته کتابهای کودکان و نوجوانان، رشته کتابهای ایران شناسی و متون فارسی. اگرچه این بنگاه حیطة انتشارات مبتنی بر ترجمه را به مقدار زیادی گسترش داد، اهمیت تاریخی آن اصلاً در معیارهایی است که برای تأمین اصالت، دقت و ویراستاری کتابها مقرر کرد. مؤسسه مذکور الگویی نیز برای کارهای مشابه به دست داد که از همه برجسته تر مؤسسه فرانکلین ایران، یک شرکت انتشاراتی آمریکایی، بود که در ۱۳۳۳ شمسی بنیاد نهاده شد. چنین سازمانهایی تلاشی هم می کردند تا دولت ایران را متقاعد کنند قرارداد کپی رایت ژنورا امضا کنند، شرایطی را برای حق انحصاری چاپ ترجمه ها وضع کند، و معیارهایی برای ویرایش متون ترجمه شده تعیین نماید. این تلاشها چندان موفقیت آمیز نبود، چون ایران سودی در پیوستن به قرارداد بین المللی کپی رایت نمی دید.

در ضمن، ترجمه همچنان یکی از مؤلفه های مهم زبان آموزی، مخصوصاً در سطح دانشگاه، باقی ماند. ولی این کار به شیوه هایی نسبتاً سنتی دنبال می شد که همیشه به تربیت مترجمان لایق و حرفه ای نمی انجامید. کار عمده شامل ترجمه های عملی بود، و بحث چندانی از مبانی نظری یا اصولی که بر فرایند نگارش متن حاکم است به میان نمی آمد. نوعاً، محصلین ترجمه های خود را ارائه می کردند، بعد از آن بحثهایی صورت می گرفت و نهایتاً متنی به عنوان بهترین ترجمه ممکن از فلان متن اصلی پیشنهاد می شد.

طی سالهای ۱۳۴۸-۱۳۵۷ شمسی، کوششهایی در دانشگاه تهران، مدرسه عالی ترجمه و جاهای دیگر صورت گرفت تا ترجمه ادبی از انگلیسی به فارسی و برعکس به روش تازه ای تدریس شود. تدریس اساساً بر پایه بررسی ترجمه های موجود و بحث درباره محاسن و معایب نسبی آنها بود و هدف آن هم این بود که دانشجوی شباهتها و تفاوت های زبانها و متون مورد بررسی را درک کند. بحثهای مفصل درباره سبک، طرز بیان و بافت هر متن جایگزین شرط خلق متن [ادبی] شد. تدریس روشهای ترجمه، با همه اهمیتی که دارد، هرگز به صورت مؤلفه بسیار مهمی در کار ترجمه مورد نظر قرار نگرفته است.

در ۱۳۵۸ شمسی تا چند سال بعد، به عنوان بخشی از تلاشهای دولت جمهوری اسلامی به منظور گرداندن جهت نظام آموزشی ایران به سوی ایدئولوژی خود، کمیته ای به نام کمیته ترجمه، انشاء و ویراستاری در ستاد انقلاب فرهنگی تشکیل شد. این ستاد با استفاده از فرصتی که به دنبال تعطیل شدن موقت دانشگاههای کشور فراهم شده بود، به تهیه متون درسی که اصول عقاید را بهتر منعکس کند، مبادرت کرد. حوزه های علوم و معارف به حدود ۳۰ رشته مختلف تقسیم شد و کتابهای درسی دانشگاهی، که غالباً از انگلیسی و فرانسه ترجمه می شد، برای هر رشته آماده گردید. بدین ترتیب،

یک رشته کتابهای درسی، که اساساً ترجمه و گردآوری از کتابهای اروپای غربی بود، تهیه گردید. این کتابها از آن زمان تا کنون روز آمد شده و هنوز در نظام آموزشی ایران استفاده می‌شود.

در حال حاضر، تدریس روشهای ترجمه و فعالیتهای مربوط به ترجمه مکتوب و ترجمه شفاهی به هم آمیخته‌اند، و هیچ مؤسسه خاصی که تعیین برنامه و هدایت کارهای مربوط به ترجمه را هدایت کند وجود ندارد. در ۱۳۶۸ شمسی، انتشار مجله‌ای حرفه‌ای به نام مترجم در دانشگاه فردوسی مشهد آغاز شد^۱. این نخستین تلاش برای برانگیختن بحثهای علمی درباره ترجمه بود. طی پنج سال انتشار نامنظم، این مجله یک رشته ملاحظات نظری و راهنمایی‌های عملی برای علاقه‌مندان حرفه مترجمی ارائه کرده است. همچنین، به منظور راهنمایی مبتدیان گهگاه در آن مصاحبه‌هایی با مترجمان حرفه‌ای و معرفی متون ویرایش شده به چشم می‌خورد. مقالات آن مشتمل بر طیفی از بحثهای گوناگون است، از ترجمه کامپیوتری و ماشینی گرفته تا ویرایش متون ترجمه شده و غیره.

ترجمه در ایران همچنان بخش مهمی از مطالعات دانشگاهی و کارهای حرفه‌ای را که با زبانهای خارجی سر و کار دارد تشکیل می‌دهد، و به‌عنوان وسیله‌ای برای ارتباطهای اجتماعی، فرهنگی و ادبی بین ایران و بقیه جهان - بخصوص با توجه به تضییقات اخیر بر تجارت و مسافرت - نمود برجسته‌ای پیدا کرده است. گرچه ترجمه [در ایران] ممکن است ظاهراً فاقد اصول راهنما و پشتیبانی سازمانی باشد اما هنوز فعالیت فرهنگی زنده و پرتحرکی است و احتمال دارد تا مدتی قابل پیش‌بینی در آینده همچنان ادامه یابد.

۱- فصلنامه مترجم از سال ۱۳۷۰ در مشهد منتشر می‌شود و به هیچ سازمانی وابسته نیست. سردبیر.

ادامه گفتگو با پیترو نیومارک (از صفحه ۲۶)

- برای یافتن معنی ضرب المثلهای، فرهنگ Brewer و برای یافتن معنی واژه‌های صنفی نیز فرهنگ‌های زیر را توصیه می‌کنم:

Jonathan Green's *Newspeak*

Keneth Hudson's *Dictionary of Diseased English*

■ آیا در زمینه ترجمه امکان ارائه نظریه‌ای جامع وجود دارد؟

بله. نظریه خود من نظریه‌ای جامع است.

■ ارتباط این نظریه با نظریه قبلی شما چگونه است؟

این نظریه از نظریه قبلی من، یعنی نظریه ترجمه معنایی و ترجمه ارتباطی که بهتر شناخته شده است، الهام می‌گیرد ولی از آن فراتر می‌رود و در عین حال آن را نقض نمی‌کند. البته این نظریه هم مثل هر نظریه دیگری نقص دارد زیرا در برخی موارد مبتنی بر رأی شخصی است.

■ از این که در این گفت و گو شرکت کردید، صمیمانه تشکر می‌کنم.

